

فصل سوم: سبک زندگی

اقوام روزگار به اخلاق، زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

مردم هر دوره‌ای از روزگار، به واسطه‌ی اخلاق خوب، زنده و جاودانه می‌شوند؛ قومی که اخلاق نداشته باشد؛ لایق و شایسته‌ی مردن و نابودی است. محمد تقی، ملک الشعراى بهار

درس ششم: آداب زندگانی (پایه نهم)

واژگان جدید

اصیل:	جهد:	مغیلان:
تهمت زده:	خیره:	اصل:
سبقت گرفتن:	قانع:	داد:
طعن:	متقدم:	وجه:
استراق سمع:	خوض نمودن:	محاورات:
شوکت:	مصلحت:	مداخلت:
عز:	کام:	مهتر:
رحلت:	داعیه:	جاه:

تاریخ ادبیات

عنصرالمعالی:	قابوس نامه:	محمد تقی بهار:
نظامی عروضی:	خواجه نصیرالدین توسی:	اخلاق ناصری:

بازگردانی برخی از ابیات درون درس و حکایت

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند (صفحه ۵۲)

انسان‌ها، مانند اعضای یک بدن هستند؛ زیرا که آفرینشی مانند هم دارند و از یک اصل و گوهر هستند.

مهتری گر به گام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی (صفحه ۵۳)

اگر بزرگی و سروری در دهان شیر هم باشد؛ برو و خطر را به جان و دل بخر و آن را به دست بیاور.

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه / یا چو مردانت مرگ، رویاروی (صفحه ۵۳)

یا در این راه پر خطر، بزرگی و عزت و جاه و مقام و نعمت ها را به دست می آوری یا اینکه تو مانند مردان با مرگ رویارو می شوی.

دانش زبانی: انواع فعل مضارع (حال)

خواندن (مصدر) ← خوان (بن مضارع)

انواع فعل مضارع

۱. مضارع ساده: بن مضارع + شناسه
مثال: خوان + م = خوانم، خوانی، خواند، خوانیم، خوانید، خوانند
۲. مضارع اخباری: می + مضارع ساده
مثال: می + خوانم = می خوانم، می خوانی، می خواند، می خوانیم، می خوانید، می خوانند
۳. مضارع التزامی: ب + مضارع ساده
مثال: ب + خوانم = بخوانم، بخوانی، بخواند، بخوانیم، بخوانید، بخوانند
۴. مضارع جاری (مستمر): دار + شناسه + مضارع اخباری
مثال: دارم + می خوانم = دارم می خوانم، داری می خوانی، دارد می خواند، داریم می خوانیم، دارید می خوانید، دارند می خوانند

نکته ۱: مضارع التزامی در موارد زیر به کار می رود:

۱. شرط: اگر دیر بروم به قطار نمی رسم.

۲. آرزو: ای کاش، سخن حق را بگوید.

۳. شک و تردید: شاید برود؛ شاید نرود.

۴. الزام: من باید به سوی حق بروم تا رستگار شوم.

۵. دعا: خداوند رفتگان شما را بیامرزد.

نکته ۲. گاهی اوقات دو جزء مضارع مستمر یا جاری از هم جدا می شوند.

مثال: من دارم به خانه می‌روم.

راه شناخت: هرگاه «دارم» به معنی «دارا بودن» و «مالک بودن» باشد؛ فعل مضارع ساده به حساب می‌آید.

هر گاه «دارم» به معنی «در حال انجام کار» باشد؛ جزء پیشین فعل مضارع مستمر به حساب می‌آید.

مثال: من دوستان صمیمی فراوانی دارم که دارم به سوی آنها می‌روم.

نکته ۳. گاهی مضارع اخباری را به جای فعل آینده به کار می‌برند.

مثال: سال آینده، نکته‌های بیشتری را می‌خوانیم.

نکته ۴: فعل مضارع اخباری و التزامی، گاهی بدون نشانه‌ی آغازین «می» و «ب» به کار می‌روند.

مثال: اگر در خانه‌ای شوی؛ روزگاری دراز، صفت آن گویی. (بشوی، می‌گویی)

مثال: در پیله تا به کی، بر خویشتن تنی؟ (می‌تنی)

گفت و گو

کم گوی و به جز مصلحت خویش مگوی / چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی

کمتر سخن بگو و جز به خیر و صلاح سخن مگو و درباره‌ی چیزی که از تو نپرسیده‌اند پیشاپیش سخن مگو.

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز / یعنی که دو بشنو و یکی پیش مگوی

از آغاز خلقت به تو دو گوش و یک زبان داده‌اند؛ یعنی اینکه بیش از سخن گفتن، باید گوش فرا دهی.

تکالیف

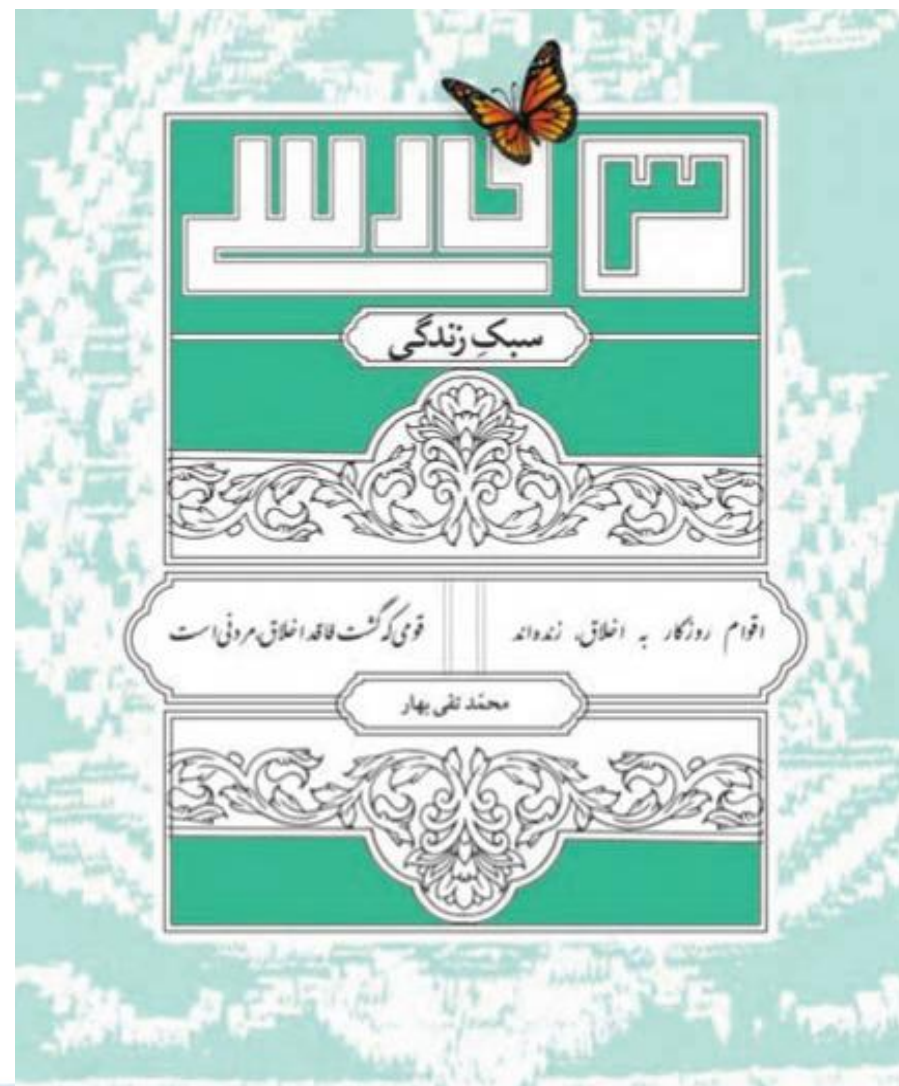
۱. معنی واژگان جدید را از واژه‌نامهٔ پایان کتاب بیابید و در دفتر پاکنویس خود بنویسید.
۲. درباره‌ی آثار و اشخاصی که در تاریخ ادبیات این درس نام برده شده اند؛ از بخش فهرست اعلام اشخاص و آثار پایان کتاب، تحقیق کنید و نکات مهم را در دفتر پاکنویس خود یادداشت کنید.
۳. متن درس را با دقت بخوانید و خودارزیابی‌های صفحه ۵۰ را پاسخ دهید.
۴. فعالیت‌های نوشتنی صفحه ۵۲ را پاسخ دهید.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند
قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

نکات ادبی: «زنده» و «مرده» تضاد دارند.
«اخلاق» آرایه تکرار دارد.

نکات زبانی: «مردنی» صفت بیانی لیاقت است.
«اقوام» جمع مکسر «قوم» است.

پیام بیت: اخلاق نیکو، رمز و راز جاودانگی
است.



آداب زندگانی

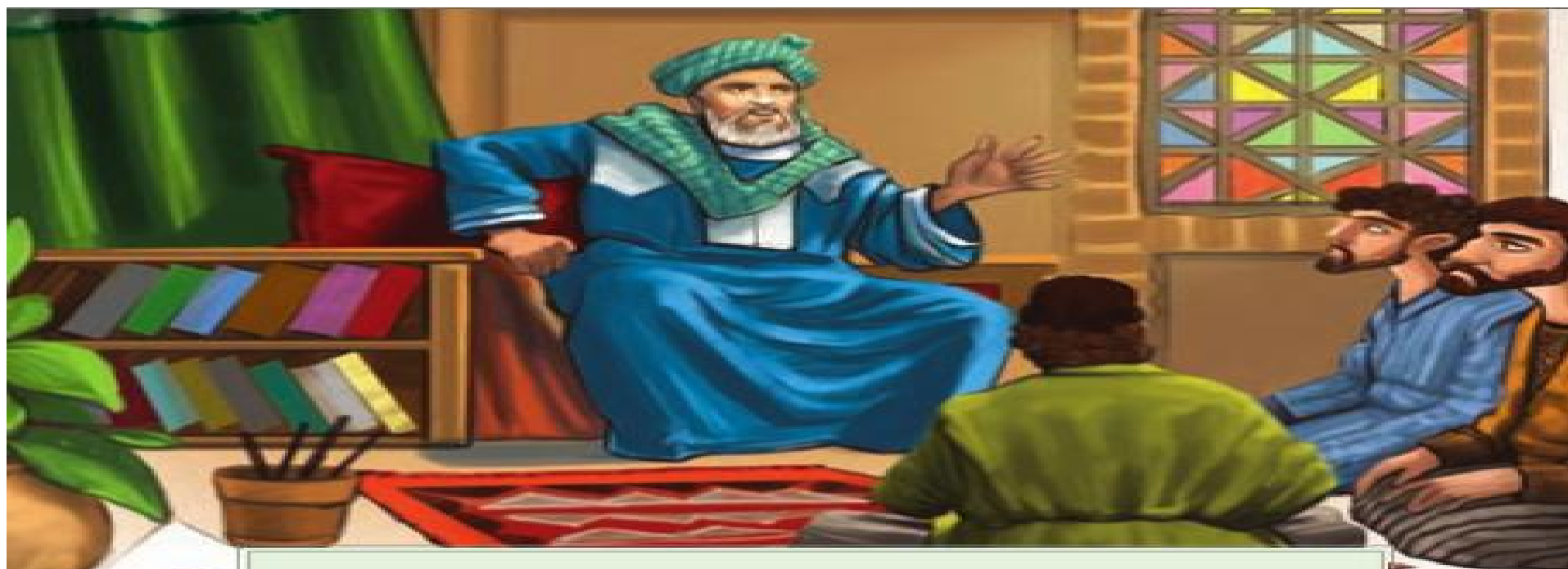
۶

درس هشتم

بدان که مردم بی حشر، مادام بی سود باشد، چون متیلمان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را؛ چندان که اگر چه اصل و کوهری باشی، کوهر تن نیز داری که کوهر تن از کوهر اصل بهتر بود؛ چنان که گفته اند: بزرگی، خرد و دانش راست نه کوهر را، اگر مردم را یا کوهر اصل، کوهر حشر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید و در حرکت این دو کوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست بگذارد که وی همه را به کار آید....

سخن، ناپرسیده سکوی و از گفتار خیره بر چیز کن. چون باز پرسند، جز راست سکوی. تا نخواهند، کس را نصیحت سکوی و پند بده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوختد. در میان جمع هیچ کس را پند بده. از جای تمتزده بر چیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز. به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند. داده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شنوی. اگر طالب علم باشی، بر چیز کار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دوراندیش.

قابوس نامه، عنصر المعالی، کیکاووس.



آدمی باید که بسیار بگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند. اگر سوال از جماعتی کند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود، او بر بستر جوابی از آن، قادر بود، صبر کند تا آن سخن، تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در مقدم طعن نکند و در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

انواع فعل مضارع

۱. مضارع ساده: بن مضارع + شناسه

مثال: خوان + م = خوانم، خوانی، خواند، خوانیم، خوانید، خوانند

۲. مضارع اخباری: می + مضارع ساده

مثال: می + خوانم = می خوانم، می خوانی، می خواند، می خوانیم، می خوانید، می خوانند

۳. مضارع التزامی: ب + مضارع ساده

مثال: ب + خوانم = بخوانم، بخوانی، بخواند، بخوانیم، بخوانید، بخوانند

۴. مضارع جاری (مستمر): دار + شناسه + مضارع اخباری

مثال: دار + م + می خوانم = دارم می خوانم، داری می خوانی، دارد می خواند،

داریم می خوانیم، دارید می خوانید، دارند می خوانند

نکته ۱: مضارع التزامی در موارد زیر به کار می‌رود:

۱. شرط: اگر دیر بروم به قطار نمی‌رسم.

۲. آرزو: ای کاش، سخن حق را بگوید.

۳. شک و تردید: شاید برود؛ شاید نرود.

۴. الزام: من باید به سوی حق بروم تا رستگار شوم.

۵. دعا: خداوند رفتگان شما را بیامرزد.

نکته ۲: گاهی اوقات دو جزء مضارع مستمر یا جاری از هم جدا می‌شوند.

مثال: من دارم به خانه می‌روم.

راه شناخت: هرگاه «دارم» به معنی «دارا بودن» و «مالک بودن» باشد؛ فعل مضارع ساده به حساب می‌آید.

هر گاه «دارم» به معنی «در حال انجام کار» باشد؛ جزء پیشین فعل مضارع مستمر به حساب می-
آید.

مثال: من دوستان صمیمی فراوانی دارم که دارم به سوی آنها می‌روم.

نکته ۳. گاهی مضارع اخباری را به جای فعل آینده به کار می‌برند.

مثال: سال آینده، نکته‌های بیشتری را می‌خوانیم.

نکته ۴: فعل مضارع اخباری و التزامی، گاهی بدون نشانه‌ی آغازین «می» و «ب» به کار می‌روند.

مثال: اگر در خانه‌ای شوی؛ روزگاری دراز، صفت آن گویی. (بشوی، بگویی)

مثال: در پيله تا به کی، بر خویشان تنی؟ (می‌تنی)

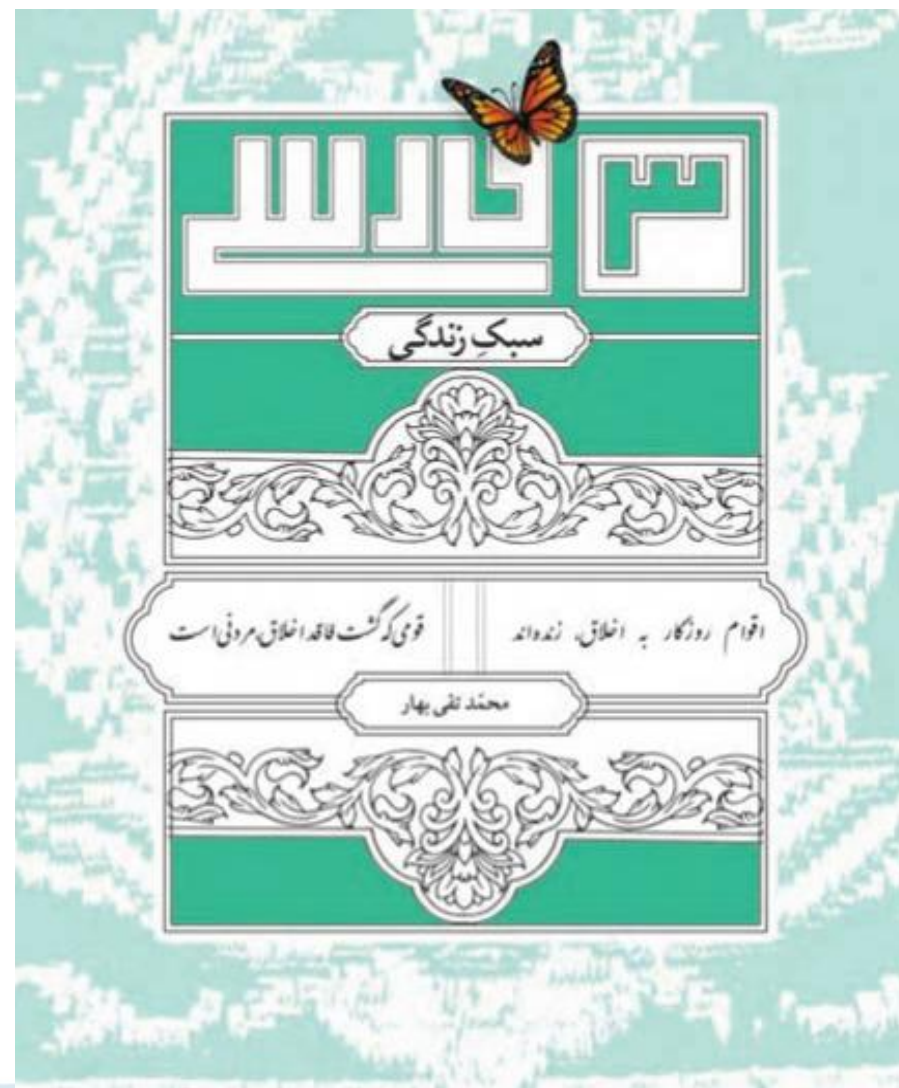
کم گوی و به جز مصلحت خویش مگوی
چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی

نکات ادبی: «خویش» و «پیش» کلمات قافیه و «مگوی» ردیف است. «گوی» و «مگوی» تضاد دارند.
نکات زبانی: این بیت چهار جمله است.

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز
یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

نکات ادبی: «گوش» و «زبان» مراعات نظیر دارند. اعداد «دو» و «یک» تناسب دارند.

نکات زبانی: ضمیر متصل «ت» پس از «زبانت» نقش متمم دارد. «از آغاز به تو یک زبان و دو گوش دادند.»



مهتری گر به کام شیر در است

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

نکات ادبی: «کام» و «شیر» تکرار دارند.

نکات زبانی: «گر» کوتاه شده ی «اگر» و حرف شرط است.

در مصرع اول، «به» و «در» دو حرف اضافه برای یک متمم

هستند. «کام شیر» متمم است. «شو» فعل غیر ربطی است و

به معنی «برو» است.

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه^س

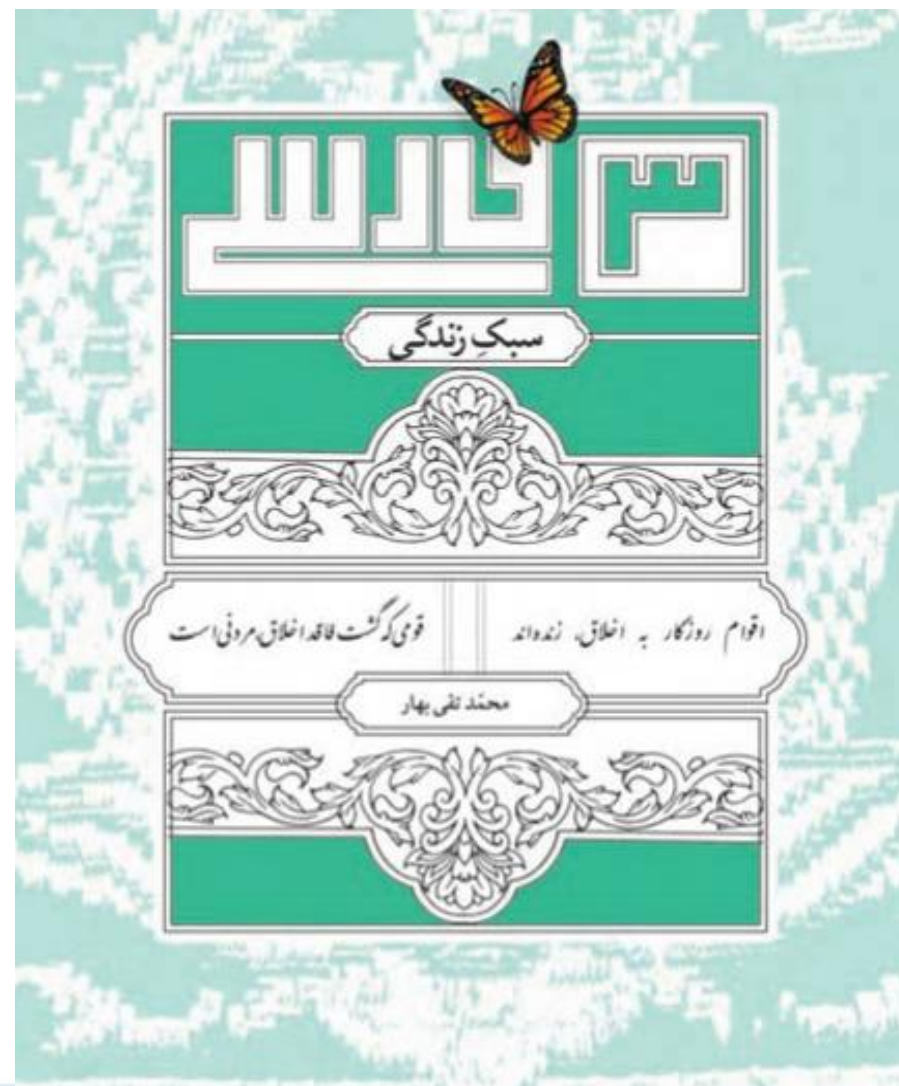
یا چو مردانت مرگ رویاروی

نکات ادبی: «بزرگی»، «عز»، «نعمت» و «جاه» مراعات

نظیر دارند. مصوّت «و» واج آرایی دارد. «چو» ادات تشبیه

است. «تو» مشبه و «مردان» مشبه به هستند.

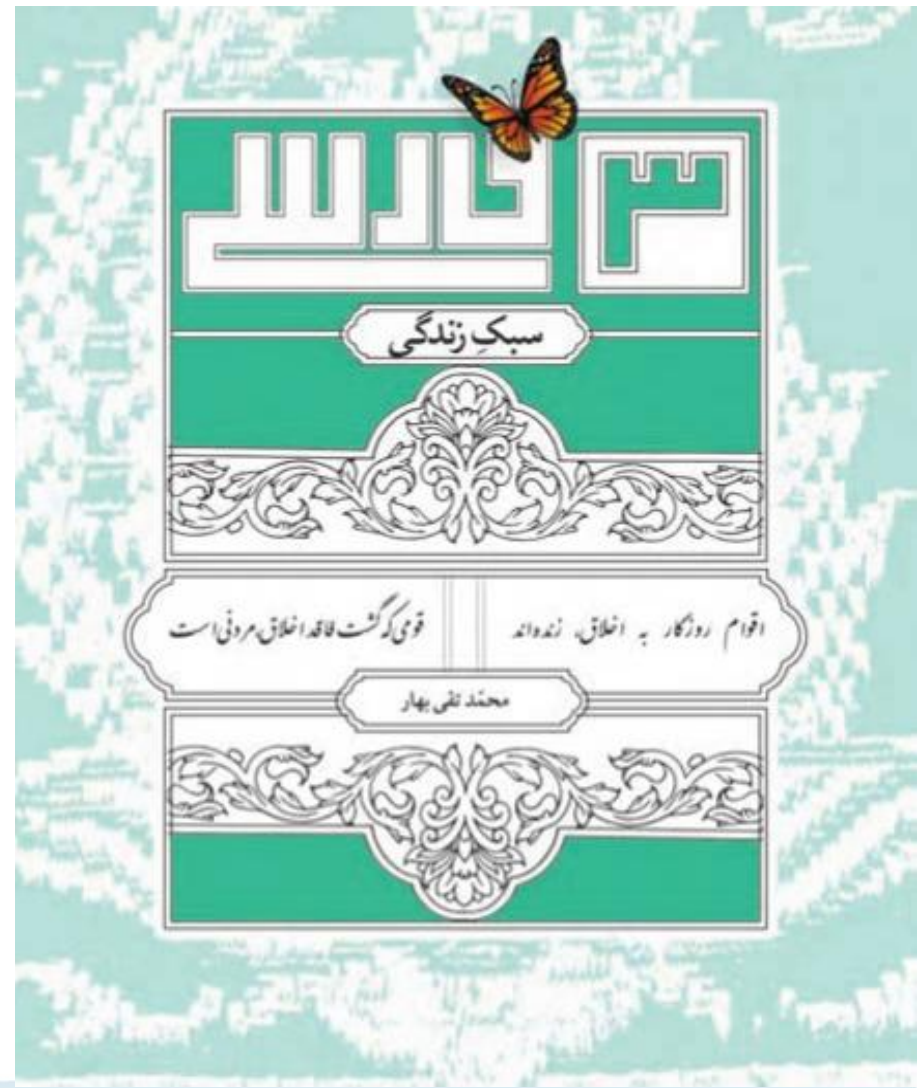
نکات زبانی: ضمیر «ت» در «مردانت» نقش نهادی دارد.



بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

نکات ادبی: «یک دیگر» و «یک گوهر» کلمات قافیه هستند و «ند» کوتاه شده فعل «هستند» ردیف است. این بیت تلمیح دارد به برخی از احادیث از جمله حدیثی از امام صادق (علیه السلام): «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا أَبَدًا حَتَّىٰ يَكُونَ لِأَخِيهِ مِثْلَ الْجَسَدِ إِذَا ضَرَبَ عَلَيْهِ عِرْقٌ وَاحِدٌ تَدَاعَتْ لَهُ سَائِرُ عُرُوقِهِ» «مؤمن مؤمن نیست تا اینکه با سایر مؤمنان مثل اندامهای یک پیکر باشد که اگر یک رگش ناراحتی پیدا کرد سایر رگها با آن همدردی کنند.»

نکات زبانی: «آفرینش» اسم غیرساده و مشتق یا وندی است و حرف «که» برای بیان علت یا «که تعلیل» است.



حکایت شو، خطر کن!

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیری خراسان چون افتادی؟

گفت: روزی دیوان «خنطله بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است شو، خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه یا جو مردانّت، مرگ رویاروی

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. دارایی‌ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش، رحلت کردم. به دولت صفاریان پیوستم. هر روز برشکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت و اندک‌اندک کار من بالا گرفت و ترقّی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش درآوردم. اصل و نسب، این دو بیت بود.

چهار مقاله، نظامی عروضی



امیر خراسان را پرسیدند: در این جمله «را» به معنی «از» و حرف اضافه است و «امیر خراسان» نقش متممی دارد.

... چون افتادی: چگونه امیر خراسان شدی؟
... همی خواندم: می خواندم، ماضی استمراری است.

تا جمله ی خراسان را ... : همه ی خراسان را
...، تمام خراسان را ...

پیام حکایت:

۱. تلاش و کوشش و گوه‌رهای درونی انسان بسیار با ارزش تر از اصل و نسب است.
۲. انگیزه و روحیه برای پیشرفت کردن، لازم و ضروری است.